

## معتزله و اشاعره

مسلمین همانطور که از نظر فقهی و آنچه مربوط است به فروع دین و مسائل عملی، مذاهب و روشهای مختلفی پیدا کردند و از این جهت به فرقه های مختلف تقسیم شدند: جعفری، زیدی، حنفی، شافعی، مالکی، حنبلی، و هر فرقه ای فقهی مخصوص به خود دارد، از نظر مسائل اعتقادی و چیزهایی که مربوط است به ایمان و اعتقاد مسلمانان نیز فرقه شدند و هر فرقه ای مبانی و اصول اعتقادی مخصوص به خود دارد. اهم مذاهب کلامی عبارت است از: شیعه، معتزله، اشاعره، مرجئه.

اینجا ممکن است پرسشی پیش آید و اظهار تأسف شود که چرا مسلمین در مسائل کلامی و مسائل فقهی این اندازه فرقه فرقه شدند و وحدت کلامی و فقهی خود را از دست دادند؟ اختلاف در مسائل کلامی سبب می گردد که مسلمین در بینش اسلامی وحدت نداشته باشند و اختلاف در مسائل فقهی موجب می شود که عمل مسلمین نیز یکنواختی خود را از دست بدهد. این سؤال و هم این تأسف بجا است، اما لازم است به دو نکته اشاره شود. نکته اول این است که اختلاف مسلمین در مسائل کلامی و فقهی نه به آن اندازه است که پایه وحدت بینش اعتقادی و روش علمی آنها را به کلی متزلزل کند، مشترکات اعتقادی و عملی آنها آن اندازه زیاد که مفترقات آنها کمتر می تواند ضربه اساسی وارد نماید.

نکته دوم این است که اختلاف فکری و نظری در جامعه ها با همه وحدتها و اتفاقتها در اصول فکری، لابد منه است، و تا آنجا که مبنا و ریشه اختلافات، طرز استنباطها باشد نه غرضها، مفید هم هست یعنی موجب تحرک و تجسس و بحث و کاوش و پیشرفت است. آری آنجا که اختلافات با تعصبات و جانبداریها و گرایشهای بی منطق احساساتی توأم می گردد و مساعی افراد بجای اینکه صرف در اصلاح روش خود بشود صرف تحقیر و تهمت و افترا به رقیب می شود موجب بدبختی است.

علمای اسلام با بیانات مبسوط و مستدل نظریه وهابیان را رد کرده اند. توحید صفاتی همان است که مورد اختلاف معتزله و اشاعره است .

اشاعره ، منکر توحید صفاتی

اشاعره ، منکر توحید صفاتی می باشند و معتزله طرفدار. توحید افعالی نیز مورد اختلاف معتزله و اشاعره است ، با این تفاوت که در اینجا کار برعکس است ، یعنی اشاعره طرفدار توحید افعالی و معتزله منکر آن می باشد. اینکه معتزله خود را اهل التوحید می خوانند و توحید را یکی از اصول پنجگانه خویش می شمارند، مقصودشان توحید صفاتی است نه توحید ذاتی یا توحید در عبارت (زیرا این دو قسم از توحید محل خلاف نیست ) و نه توحید افعالی ، زیرا اولاً معتزله منکر توحید افعالی می باشند و ثانیاً عقیده خویش را در مورد توحید افعالی تحت عنوان ((اصل عدل)) که اصل دوم از اصول پنجگانه آنها است بیان می کنند. اشاعره و معتزله در باب توحید صفاتی و توحید افعالی سخت در دو قطب مخالف قرار گرفته اند. معتزله طرفدار توحید صفاتی و منکر توحید افعالی می باشند و اشاعره بالعکس ، و هر کدام استدلالهایی در این زمینه آورده اند. ما در فصل مربوط، عقیده خاص شیعه را درباره این دو قسم توحید بیان خواهیم کرد.

اصل عدل

واضح است که هیچ فرقه ای از فرق اسلامی منکر عدل به عنوان یک صفت از صفات الهی نیست . احدی نگفته که خدا عادل نیست . اختلاف معتزله با مخالفانشان (یعنی اشاعره ) در تفسیر و توجیهی است که درباره عدل می کنند. اشاعره ، عدل را به گونه ای تفسیر می کنند که چنین تفسیری از نظر معتزله مساوی است با انکار عدل ، والا اشاعره هرگز حاضر نیستند که منکر و مخالف عدل خوانده شوند.

عقیده معتزله درباره ((عدل)) این است که برخی کارها فی حد ذاته عدل است و برخی کارها فی حد ذاته ظلم است ، مثلا پاداش دادن به مطیع و کیفر دادن به عاصی فی حد ذاته عدل است و ((خدا عادل است )) یعنی مطیع پاداش می دهد و به عاصی کیفر، و محال است که بر ضد این عمل کند. کیفر دادن به مطیع و پاداش دادن به عاصی فی حد ذاته ظلم است و محال است که خدا مرتکب آن گردد. همچنین مجبور ساختن بنده به معصیت و یا مسلوب القدره خلق کردن او و آنگاه خلق معصیت به دست او و آنگاه کیفر دادن او ظلم است و هرگز خدا ظلم می کند، ظلم بر خدا قبیح است و جایز نیست و بر ضد شؤن خدائی او است .

اشاعره معتقدند هیچ کاری فی ذاته عدل و یا ظلم نیست ، آنچه خدا بکند عین عدل است

ولی اشاعره معتقدند هیچ کاری فی ذاته عدل نیست ، و هیچ کاری فی حد ذاته ظلم نیست ، آنچه خدا بکند عین عدل است . فرضا خداوند به مطیعان کیفر بدهد و به عاصیان پاداش ، عین عدل است . همچنین اگر خداوند بندگانرا مسلوب القدره خلق کند و آنگاه معصیت را به دست آنها جاری سازد و بعد هم آنها را عقاب کند، فی حد ذاته ظلم نیست ، اگر فرض کنیم خداوند چنین کند باز عین عدل است ((آنچه آن خسرو کند شیرین بود)). معتزله به همین جهت که طرفدار عدلند، منکر توحید در افعالند، می گویند لازمه توحید افعالی این است که بشر خود خالق افعال خود نباشد، بلکه خدا خالق افعال او باشد، و چون می دانیم بشر در آخرت از طرف خداوند پاداش و کیفر می گیرد پس اگر خداوند خالق افعال بشر باشد و در عین حال به آنها پاداش و کیفر برای کارهایی بدهد که خود نکرده اند بلکه خود خدا کرده است ، ظلم است و برضد عدل الهی است . معتزله توحید افعالی را برضد اصل عدل می دانند.

از اینرو معتزله درباره انسان به اصل آزادی و اختیار قائلند و سخت از آن دفاع می نمایند، برخلاف اشاعره که منکر آزادی و اختیار بشرند. معتزله به دنبال طرح اصل عدل که

به معنی این است که برخی افعال فی حد ذاتها عدلند و برخی فی حد ذاتها ظلم ، و عقل حکم می کند که عدل نیک است و باید انجام داد و ظلم بد است و نباید انجام داد یک اصل کلی دیگر طرح کردند که دامنه وسیعتری دارد و آن اصل حسن و قبح ذاتی افعالی است . مثلاً راستی ، امانت ، عفت ، تقوا ذاتا نیک است ، و دروغ ، خیانت ، و فحشاء، لابلایگری ذاتا بد است . پس افعال در ذات خود و قبل از آنکه خدا درباره آنها حکمی بیاورد دارای حسن ذاتی خود و قبل از آنکه خدا درباره آنها حکمی بیاورد دارای حسن ذاتی و یا قبح ذاتی می باشند. از اینجا به اصل دیگری درباره عقل انسان رسیدند، و آن اینکه : عقل انسان در ادراک حسن و قبح اشیاء استقلال دارد، یعنی قطع نظر از بیان شارع نیز می تواند حسن قبح برخی کارها را درک کند. اشاعره با این نیز مخالف بودند.

مسئله حسن و قبح ذاتی و عقلی که معتزله طرفدار و اشاعره منکر بودند، بسیاری مسائل دیگر را به دنبال خود آورد که برخی به الهیات مربوط بود و برخی به انسان ، از قبیل اینکه آیا کارهای خداوند و به عبارت جامعتر، خلقت و آفرینش اشیاء هدف و غرض دارد یا نه ؟ معتزله گفتند اگر هدف و غرضی در کار نباشد ((قبیح )) است و عقلا محال است . تکلیف مالایطاق چطور؟ آیا ممکن است خداوند بنده ای را به کاری مکلف سازد که فوق طاقت او است ؟ معتزله این را نیز قبیح و محال دانستند. آیا مؤمن قدرت بر کفر دارد یا نه ؟ و آیا کافر قدرت بر ایمان دارد یا نه ؟ پاسخ معتزله به همه اینها مثبت است ، زیرا اگر مؤمن قدرت بر کفر و کافر قدرت بر ایمان نداشته باشد پاداش و کیفر آنها قبیح است . اشاعره در همه این مسائل به نقطه مخالف معتزله نظر دادند.

وعد و وعید

وعد به معنی نوید پاداش است و وعید به معنی تهدید به کیفر است . عقیده معتزله این است که همانطوری که خداوند در نویدها و پاداشها به حکم ان الله لا یخلف المیعاد وعده خلافی نمی کند

بلکه محال است خلف وعده نماید (این جهت مورد اتفاق و اجماع مسلمین است) همچنین در زمینه کیفرها نیز تخلف نمی کند. علیهذا تمام وعیدهایی که در مورد فساق و فجار شده است که مثلا ظالم چنین عذاب می کشد، و دروغگو چنان، و شرابخوار چنان، بدون تخلف عملی خواهد شد، مگر آنکه قبلا در دنیا توبه کرده باشند. علیهذا مغفرت بدون توبه محال است. معتزله معتقدند که مغفرت بدون توبه مستلزم خلف وعید است و خلف وعید مانند خلف وعده قبیح و محال است. علیهذا عقیده خاص معتزله در مورد وعد و وعیدها به مسأله مغفرت مربوط می شود و از عقیده آنها در مورد حسن و قبح عقلی ناشی می گردد.

#### منزله بین المنزلتین

اعتقاد معتزله به اصل منزله بین المنزلتین به دنبال دو عقیده متضاد بود که قبلا در جهان اسلام راجع به کفر و ایمان فساق پدید آمد. برای اولین بار ((خوارج)) این عقیده را اظهار کردند که ارتکاب گناه کبیره بر ضد ایمان است یعنی مساوی با کفر است پس مرتکب گناه کبیره کافر است. چنانکه می دانیم خوارج در اثر حادثه ((حکمیت)) در جنگ صفین پدید آمدند و ظهورشان در نیمه اول قرن اول هجری، یعنی در حدود سال ۳۷ هجری مقارن با خلافت امیرالمؤمنین علی (ع) بوده است.

در نهج البلاغه آمده است که امیرالمؤمنین با آنها درباره این مسأله مباحثه کرد و با ادله متقنی نظریه آنها را باطل ساخت.

خوارج، بعد از حضرت امیر نیز بر ضد خلفای زمان، و اهل امر به معروف و نهی از منکر و اهل تکفیر و تفسیق بودند. چون غالب خلفا مرتکب گناهان کبیره می شدند طبعا خوارج آنها را کافر می دانستند و به همین جهت خوارج همواره در قطب مخالف سیاستهای حاکم قرار داشتند.

گروه دیگری به وجود آمدند (یا آنها را سیاستها به وجود آوردند) که به نام ((مرجئه)) خوانده می شدند. مرجئه از لحاظ ارزش تاءثیر گناه در نقطه مقابل خوارج قرار داشتند، آنها می گفتند اساس کار این است که انسان از نظر عقیده و ایمان که مربوط به قلب است مسلمان باشد، اگر ایمان که امر قلبی است درست بود، مانعی ندارد که عمل انسان فاسد باشد، ایمان، کفاره عمل بد است.

رای و عقیده مرجئه به نفع دستگاه حاکم بود، یعنی موجب می شد که مردم اهمیت زیادی برای فسق و فجورهای آنها قائل نشوند و آنها را با همه تبهکاریها اهل بهشت بدانند. مرجئه صریحا می گفتند ((پیشوا هر چند گناه کند مقامش باقی است و اطاعتش واجب است و نماز پشت سر او صحیح است)) به همین دلیل خلفای جور از مرجئه حمایت می کردند. مرجئه می گفتند فسق و گناه هر چند کبیره باشد مضر به ایمان نیست، پس مرتکب کبیره مؤمن است نه کافر.

معتزله عقیده میانه ای ابراز داشتند، گفتند مرتکب کبیره نه مؤمن است و نه کافر، برزخ میان آن دو است. معتزله نام این مرحله میانه را ((منزله بین المنزلتین)) گذاشتند.

گویند اول کسی که این عقیده را ابراز کرد و اصل بن عطاء شاگرد حسن بصری بود. روزی واصل در محضر استادش نشست به بود که همین مسأله مورد اختلاف خوارج و مرجئه را پرسیدند. پیش از اینکه حسن جوابی بدهد واصل گفت: به عقیده من اهل کبائر فاسقند نه کافر. بعد از جمعیت جدا شد - و به قولی حسن بصری او را اخراج کرد و کناره گرفت و به تبلیغ عقیده خود پرداخت. شاگرد و برادر زنش عمرو بن عبید نیز به او ملحق شد. اینجا بود که حسن گفت ((اعتزل غنا)) یعنی واصل از ما جدا شد. و به قولی مردم گفتند: ((اعتزلا

قول الامه (( یعنی واصل و عمروبن عبید از قول همه امت جدا شدند و قول سومی اختراع کردند. امر به معروف و نهی از منکر